



مهرگان پُرس

رونالد آرونسون ترجمه مرگان اصلیان

کامو و سارتر
ماجرای یک دوستی وجدالی که به آن پایان داد

کامو و سارتر



مهرگان چرد

سرشناسه	آرونسون، روالند. Aronson, Ronald. ۱۹۳۸- م. ۱۹۳۸
عنوان و نام پدیدآور	داستان یک دوستی و جدایی که به آن پایان داد/ روالند آرونسون : ترجمه سزگن املیان.
مشخصات نشر	تهران: مهرگان خرد، ۱۴۰۱. ۳۳۱ ص
شابک	۹۷۸۰۶۲۲۷۶۷۸۰۴۳۷
یادداشت	عنوان اصلی: ۲۰۴ Camus & Sartre: the story of a friendship and the quarrel that ended it.
موضوع	سارتر، ژان پل، ۱۹۰۵ - ۱۹۸۰م Sartre, Jean Paul
موضوع	کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰م Camus, Albert
شناسه افزوده	املیان، سزگن، ۱۳۶۹، مترجم
رده بندی کنگره	B۲۴۳۰
رده بندی دیویی	۱۹۴
شماره کتاب شناسی ملی	۹۰۴۵۷۰۲

داستان یک دوستی و جدایی که به آن پایان داد

رونالد آرونسون | مرگان اصلیان



مهرگان خرد

— نشر —



مهرگان خرد
- نشر -

کامو و سارتر

داستان یک دوستی و جدالی که به آن پایان داد

رونالد آرونسون | ترجمه مزگان اصلیان

چاپ اول: مرداد ۱۴۰۲ | شمارگان: ۵۰۰ جلد

لیتوگرافی: ندا | چاپ و صحافی: نقش نی زار

قیمت: ۱۷۵۰۰۰ تومان

طرح جلد: علی عدیلی

شابک: ۹۷۸۶۲۲۷۶۷۸۴۳۷

ناشر: مهرگان خرد ۶۶۱۱۲۶۴۷۵

حق چاپ و انتشار برای نشر مهرگان خرد محفوظ است.
استفاده از مطالب منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

mehreganekherad@gmail.com

www.mehreganpub.ir

@mehreganpub

فهرست

- ۵ | دیباچه
- ۱۷ | اولین مواجهات
- ۳۷ | اشغال، مقاومت، آزادی
- ۶۵ | تعهدات پس از جنگ
- ۹۷ | نقطه عطف کامو
- ۱۳۵ | نقطه عطف سارتر
- ۱۶۵ | خشونت و کمونیسم
- ۱۸۷ | انفجار
- ۲۱۹ | ترتیب مسائل و اقدامات جدی
- ۲۴۷ | بازیابی صداهايشان
- ۲۹۱ | خروج ممنوع
- ۳۲۸ | پایان

Mon cher Sartre,

Voici vos os, que je sortis de
remerciements. Je me souviens
aussi bien au Castor de beaucoup
travailler. Et bien. Ce nous avons
fait du mauvais travail avec nos
amis - le mauvais que j'en dis.
mal.

Et faites moi à me à votre retour:
nos faisons une soirée déjà.

Amities

Germes

یکی از نامه های کاموبه سارتر

سارتر عزیزم

[...]

امیدوارم تو و کاستور (نام مستعار دوبوواری) با کار زیاد سرگرم باشید.

[...]

وقتی برگشتی به من خبریده تا بعد ازظهری آرام در کنار هم باشیم.

[...]

کامو

دیباچه

سردیر مجله‌ له تاون مدرن^۱:

«کاموی عزیزم: دوستی ما بدون اشکال نبود، اما دلم برای آن تنگ خواهد شد. اگر تو امروز به این دوستی خاتمه می‌دهی پس بدون شک باید تمام می‌شد. چیزهایی که ما را به هم نزدیک کرد خیلی بیشتر از چیزهایی بود که باعث ایجاد فاصله می‌شد، اما همین چیزهای کم به نظر کافی بودند...»

به سردیر:

«اما همه می‌دانستند که این بحث بین دو دوست بود. اگر آن را به پایان برسانی؛ همانند فیلسوفی مشهور و آزادی‌خواه هستی که مسئولیتش را بر عهده دوست خود گذاشته و این کار را قبل از قرار گرفتن او در معرض خشونت انجام داده است که در حقیقت تیر خلاصی برای دوستی‌شان محسوب می‌شود.»

این حرف‌ها بسیار شخصی، فراموش‌نشدنی و در عین حال عمومی بودند و با آنکه موثق بودند اما به سوءنیت نیز آغشته شده بودند و این نشانه‌ دو نقطه عطف بود؛ رابطه شخصی و دوران تاریخی.

دوستی آلبر کامو و ژان پل سارتر بلافاصله پس از آزادی فرانسه به اوج خود رسید. هم دو مرد و هم دوستی‌شان بازتابی از خوش‌بینی اولیه بی‌حد و حصر پس از جنگ بود. دوستی آن‌ها به مدت چندین سال و با وجود اختلافاتی که روز به روز بیشتر می‌شدند، تصفیه‌های پس از جنگ را پشت سر گذاشت؛ جنگ‌های استعماری فرانسه، طبق معمول بازگشت به سیاست داخلی، تأثیر چندبرابری جنگ سرد و فشار طرفین برای

¹ Les temps modernes

مجله فرانسوی که توسط سیمون دوبووار، ژان پل سارتر و موریس مرلو-پونتی تأسیس شد. نام آن برگرفته از فیلم چارلی چاپلین در سال ۱۹۳۶ (عصر جدید) است.

گرفتن منافع طرفین؛ اما با بالا گرفتن درگیری بین شوروی و آمریکا که در نهایت منجر به جنگ در کره شد، تعادلی که هر دوی آن‌ها در دوستی‌شان نگه داشته بودند از بین رفت. سرانجام کامو و سارتر نه تنها سمت و سوی مخالف را برگزیدند بلکه هر کدام در صدر فهرست قرار گرفتند و به رهبران روشنفکر جبهه خود تبدیل شدند.

دو صدای اصلی در زندگی روشنفکرانه فرانسه پس از جنگ، در یک مجادله فلسفی طوفانی که مباحث شخصی تکان‌دهنده در آن ردوبدل می‌شد، ده سال دوستی را آشکارا نابود کردند. سارتر و کامو در ابتدا با اکراه و تردید و سپس با شتابی غیرقابل کنترل، فضای سیاسی و هژمونی از آنچه زمانی پروژه مشترک آن‌ها برای ایجاد «چپ مستقل» بود را در هم شکستند.

شکافی عمیق برای یک درام تاریخی و بزرگ: چند مقاله پروپیمان در مجله *له تاون مدرن* با شمارگانی خارج از شمارش به چاپ رسید. در اوت ۱۹۵۲ مجله بلافاصله پس از انتشار تمام شد، سپس تجدید چاپ شد و دوباره همه آن فروخته شد. در همین راستا، نشریه *گمبا*^۱ که روزی کامو سردبیر آن بود، دو صفحه درباره آن‌ها منتشر کرد. مجله *لئونول* / *اوبسرواتور*^۲ نیز گزیده‌هایی از نامه‌های آن‌ها را منتشر کرد. این جدال مورد بحث پاریسی‌ها قرار گرفته بود، همچنین ده‌ها مقاله در روزنامه‌ها و مجلات درباره آن‌ها نوشته شد. سرفصل‌ها این گونه بود:

در مجله *سامدی سوا*^۳ «اتمام دوستی کامو و سارتر» و در روزنامه *فرانس ایلوسترسیون*^۴ «سارتر علیه کامو».

قهرمانان ماجرا و همچنین حامیان آن‌ها اتفاق نظر داشتند عنوان مقاله انتقادی

¹ Combat

گمبا به معنی مبارزه، روزنامه فرانسوی در طول جنگ جهانی دوم که ابتدا توسط ارگان «اطلاعات اندیشه» به صورت زیرزمینی پخش شد. بیش از همه کامو و سارتر با آن نشریه همکاری داشتند.

² Le Nouvel Observateur

هفته‌نامه فرانسوی که از سال ۱۹۶۴ میلادی در پاریس منتشر می‌شود. این مجله یکی از پرخواننده‌ترین مجلات فرانسوی زبان است که به موضوعاتی چون سیاست، فرهنگ، ادبیات و همچنین مسائل مرتبط با کشورهای خاورمیانه توجه ویژه‌ای دارد.

³ Samedi soir

به معنای شنبه شب

⁴ France-Illustration

اولین روزنامه مصور در فرانسه که توسط ادوارد شارتون منتشر شد.

فرانسیس جانسون^۱ که درباره کتاب *انسان طاغی* کامو نوشته بود به خوبی بیانگر این جدال است؛ مقاله‌ای با عنوان *مسائل داغ زمانه ما*^۲. همچنین دوست هم دانشگاهی سال‌های دور سارتر، رمون آرون^۳ اشاره کرد که اختلافات موجود در این مقالات «بلافاصله ماهیت یک اختلاف ملی به خود گرفت».

بعد از پاسخ کامو که حمله‌ای بی‌رحمانه به سارتر و جانسون بود و به دنبال پاسخ‌های خشونت‌آمیز سارتر و پاسخ‌های پایان‌ناپذیر جانسون به کامو، آن‌ها دیگر هرگز با یکدیگر صحبت نکردند.

: : :

دوستی سارتر و کامو از طرف کامو در سال ۱۹۳۸ و از طرف سارتر در سال ۱۹۴۲ با مکاشفه‌ای از روی اشتیاق در ارتباط با کتاب‌های نخستین یکدیگر آغاز شد. پس از ملاقات اولیه در سال ۱۹۴۳، رابطه‌شان به سرعت شکل گرفت. هر دوی آن‌ها در فلسفه و سیاست جبهه‌طلبی‌های یکسانی داشتند، بنابراین در مورد همکاری‌های مختلف صحبت می‌کردند و نظرات مشابه ارائه می‌دادند. موضوع ابتدایی در شکل‌گیری رابطه‌شان آزادی [فرانسه] بود، به همین سبب آن‌ها به نویسندگان مطرح آگزیستانسیالیسم در فرانسه تبدیل شدند که شور فرهنگی پس از جنگ را ایجاد کردند. کامو تلاش می‌کرد همکاری با سارتر را انکار کند، در حالی که دوستش او را سرمشق نظریه جدید خود درباره تعهد قرار داد. هر دوی آن‌ها فعال مدنی و روشنفکرانی بودند که مسیرهای موازی را دنبال می‌کردند؛ کامو به عنوان سردبیر نشریه *گمبا* که یکی از بهترین روزنامه‌های پاریس بود و سارتر به عنوان پایه‌گذار و مدیر مجله *ل‌تاون مدرن* که بلافاصله بعد از تأسیس به یکی از برجسته‌ترین نشریات سیاسی و فرهنگی فرانسه تبدیل شده بود.

همچنان‌که آن‌ها در جامعه بیشتر نفوذ می‌کردند، چپ‌گرایی غیرکمونستی‌شان به دلیل آغاز قطب‌بندی شرق و غرب تحت فشار قرار گرفت. این قطب‌بندی که با سخنرانی «پرده آهنین» چرچیل در اوایل سال ۱۹۴۶ مطرح شد، با ورود آرتور کوستلر^۴

¹ Francis jeanson

² The burning issues of our time

³ Raymond Aron

⁴ Arthur Koestler

ضد کمونیست و با دو کتابش به نام‌های ظلمت در نیمروز^۱ و مقالات او به نام یوگی و کمیسر به حلقه گروهی آن‌ها پیوست، در پاریس سقوط کرده مطرح شد. نظریات شخصی کوستلراز آن‌ها می‌خواست که یا علیه کمونیسم یا موافق آن باشند.

چنین فشارهایی با حوادث چند سال اخیر تشدید شده بود و همین نوشته‌های سارتر و کامو مواضع سیاسی در حال تحول آن‌ها را مشخص ترک کرد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، گفت وگوهای سارتر و کامو را اگرچه در نوشته‌هایشان می‌توان تشخیص داد، اما آن‌ها نامی از یکدیگر نمی‌بردند و تنها افکار خود را در رابطه با دیگری ادا می‌کردند.

هنوز دوستی‌شان برقرار بود، اگرچه اغلب به جهات مخالف هم کشیده می‌شدند، اما تا جایی که ممکن بود مستقل و برای یک «نیروی سوم» کار می‌کردند. در واقع می‌توان گفت این استقلال تا زمانی ادامه داشت که جنگ سرد به جنگ گرم تبدیل شد و در کنار پیشرفت کارهایشان، سرانجام مجبور بودند موافق یا علیه کمونیسم باشند. رابطه‌شان تا لحظه طغیان ادامه داشت، اما بعد از جدایی و حتی تا زمان مرگ کامو به بحث با یکدیگر می‌پرداختند.

این داستانی حیرت‌انگیز است، پس چرا قبلاً به‌طور کامل گفته نشده بود؟ یک یا دو روایت مختصر درباره آن نوشته شده است، اما تعدادی محدود از نویسندگان معدودی به بررسی مسائل بین کامو و سارتر پرداخته‌اند و هیچ‌کس ماجرای کامل این رابطه و پایان آن را بازگو نکرده است.

چرا امروز چنین کتابی بعد از گذر پنجاه سال از وقایعی که شرح داده می‌شود، هنوز ضروری است؟

یکی از دلایل این است که به‌تازگی امکان بازگو کردن فراهم شده است؛ مطالب در دسترس هستند - زندگی‌نامه‌ها، نسخه‌های تایید شده متون، خواندن نوشته‌های مختلف و بررسی دقیق ده‌ها پرسش و نوشته درباره زندگی‌نامه آن‌ها که به ما امکان می‌دهد خیلی بیشتر از آنچه آشکارا مقابل دیدگان همه بین این دو مرد رخ داده است را

داستان نویس و روزنامه‌نگاری که طرفدار سرسخت کمونیسم بود اما بعداً به یکی از فعالان ضد کمونیست تبدیل شد. او پایان جنگ به فرانسه برگشت و ارتباط نزدیکی با سیمون دو بووار و ژان پل سارتر برقرار کرد.

¹ Darkness at Noon

درک کنیم. با این شرایط می‌توانیم به این پرسش پردازیم که دقیقاً چه چیزی پشت آن حجابی که بیشتر زندگی نامه‌نویسان بر رابطه آن‌ها نهاده بودند وجود داشت؟ خواهیم دید که در ابتدا به چه اندازه جذب یکدیگر شده بودند. چقدر مسیرهای اولیه آن‌ها به هم نزدیک و تأثیرشان بر هم متقابل بود؛ نحوه تعامل آن‌ها با یکدیگر بر روی کاغذ، بیان نظرات مستقیم و غیرمستقیم در مورد آثار یکدیگر و در نهایت نوشته‌هایشان چگونه با سؤال‌های رایج بررسی می‌شد. چگونه پروژه‌های فکری، ادبی و سیاسی آن‌ها هم‌پوشانی داشت و در نهایت چگونه دو نویسنده به مخالفت آشکارا با یکدیگر روی آوردند. در حقیقت، حتی پس از جدایی چگونه باز یکدیگر را با پرسش و پاسخ به چالش می‌کشاندند.

با این حال، روایت داستان تنها در انتظار این اطلاعات نبود. ما به دلیلی اساسی تراز بررسی آنچه بین آن‌ها رخ داده بود، دور ماندیم؛ جنگ سرد. این جنگ خواستار یک مبارزه تن‌به‌تن و همگانی خیر علیه شربود که سارتر و کاموبه شیوه‌های باورنکردنی قربانی آن شدند. آن‌ها ضدیت‌هایشان را به یک نبرد اخلاقی تبدیل کردند؛ اگر یکی درست بود، دیگری باید در اشتباه باشد و نتیجه داستان تنها به یک اختلاف جزئی ختم نشد؛ بنابراین جای تعجب ندارد که هیچ‌کس نیاز نمی‌دید تا داستان را کامل روایت کند.

رابطه سارتر و کاموبه عنوان بخشی جداناپذیر از تاریخ جنگ سرد، به گونه‌ای بود که تمایل به نگاه حزبی داشتند؛ بنابراین سیمون دو بووار همراه همیشگی سارتر، بعد از گسست دوستی آن‌ها به خوبی نوشت که به سختی می‌توانست کامورا بدون قضاوت توصیف کند. یک «مستبد خرده‌پا» در گمبا، مردی بود که سرسپرده «خشم‌های انتزاعی» و «اخلاق‌گرایی» بود. او که در سازش ناتوان بود، به یک قهرمان مصمم ارزش‌های بورژوازی تبدیل شد. کاموبه خاطر وسواس زیادش به ضدیت با کمونیسم، به یک طرفدار چالش‌برانگیز از «اصول اساسی»^۱ تبدیل شد. اگر انتخاب‌های سارتر درست و کاموا اشتباه بود، در این صورت (همان‌طور که بووار نوشته بود) طرف خوب پیروز شده و طرف بد شکست خورده بود. این باور در طول زندگی سارتر و بووار غالب بود.

¹ Great principles

باور یا ایده‌ای که برای شما الگوست. یا یک فرد خوب و بااخلاق که «عدالت» شعار او است.

یک دیدگاه دیگر با تغییر نظریه‌های پس از جنگ سرد ظاهر شد. به گفته یکی از طرفداران کامو: «سارتر به هر نحوی اتحاد خود را با استالینیست‌ها اعلام کرد، کامواز پیوستن به جمعیت به ظاهر شیک رادیکال که از قاتل‌ها حمایت می‌کردند، خودداری کرد، به همین دلیل او توسط سارتري‌ها مورد تمسخر و تحقیر قرار گرفت. در آن زمان تقریباً همه طرفدار سارتر بودند.»

این بازخوانی از سقوط کمونیسم، به ما اجازه می‌دهد تا حکم تاریخ را تغییر دهیم و در مورد کامو که «بینش سیاسی ۲۰/۲۰^۱» داشت سوابق را بررسی کنیم.

زیستن در تاریخ و دیدن آن در قامت یک بازی اخلاقی، زیستن و دیدن ابهامات و تراژدی‌های آن را منتفی می‌کند. خواست تراژدی رساندن حس فقدان عمیق است و این فقدان در داستان کامو و سارتر، چه از منظر شخصی و چه تاریخی با پایان آن مشخص خواهد شد. این را نمی‌توان انکار کرد که سارتر بعد از شکست در این دوستی بی حوصله به نظر می‌آمد. او در یکی از مصاحبه‌های عمومی خود اعتراف کرده بود: «او آخرین دوست خوب من بود.»

با توجه به این که برخی از نقاط شروع آن‌ها بسیار مشابه بود، بیان این جمله کاملاً عادی به نظر می‌آمد. با این حال با وجود اهداف یکسان پس از جنگ و تفاوت‌های شدید در زمینه خاستگاه و خلق و خو، به راحتی با هم به گفت‌وگویی پرداختند و روزهای خوشی را نیز در کنار هم رقم می‌زدند. در هر صورت، هیچ مدرک موثقی از جانب سارتر وجود ندارد که به ما بگوید این جدال چه هزینه گزافی برای او داشته است؛ اما شکی نیست که جدال بین آن‌ها چه تأثیری بر کامو گذاشته بود؛ او را در سکوت فرو برده بود. این سکوت ابری بود که در سال‌های آخر عمر بر سرش سنگینی می‌کرد. دردی از یک زخم بزرگ، احساس خیانت و حتی شرمندگی که در بین عموم تجربه کرده بود را نشان داد و در سال ۱۹۹۶، زمانی که در تصادف اتومبیل جان خود را از دست داد، با اثری که سارتر آن را توصیف کرد، دوباره مورد ستایش قرار گرفت: «سقوط^۲؛ شاید یکی از زیباترین و سخت‌فهم‌ترین آثارش.»

^۱ کنایه از بینشی شفاف و صریح و بی حاشیه است.

^۲ The Fall

رمانی فلسفی، که کامو همه بینش خود را درباره انسان و زمانه خویش را در آن ترسیم می‌کند.

منظور من برای استفاده از تراژدی، فراتر رفتن از جبهه‌گیری‌های جنگ سرد است که همراه با خیلی چیزهای دیگر، درک جدال سارتر و کامورا پوشش داده است. قصد من توصیف هر دو طرف همراه با درک، همدلی و همچنین انتقاد است. این یعنی در نظر گرفتن این موضوع که هر دوی آن‌ها در این نزاع برحق بودند. آن‌ها به دلیل تفاوت در شیوه خاص نویسندگی از هم جدا نشدند. آن‌ها از هم جدا شدند زیرا در اصطلاح متأخر سارتر؛ «تجسم» تضاد جهانی-تاریخی بین دو ایدئولوژیک اصلی و مخالف قرن را بودند. اگرچه کامو هرگز طرفدار نظام سرمایه‌داری نبود و سارتر نیز هرگز به‌طور رسمی به عضویت حزب کمونیست فرانسه در نیامد، اما این دو شخصیت اصلی نماینده نیروهای بسیار بزرگ تراز خودشان بودند. هر دو چندین سال در برابر این شکاف در حال ظهور مبارزه کردند و در همان زمان به توسعه و پاسخگویی به این رویداد ادامه دادند، آن‌چنان‌که این شکاف را بزرگ و بزرگ‌تر می‌کردند. یک منطق تاریخی باعث شد بحثی را برانگیزد؛ بدون نظر گرفتن کلیشه‌های کمونیسم و کاپیتالیسم و نیت بد یا منفعت طلبانه‌شان، چرا سارتر و کامو، آدم‌هایی روشن‌فکر، متعهد به آزادی واقعی و عدالت اجتماعی باید طرفدار یا مخالف کمونیسم باشند.

پس از جدایی بین آن‌ها، منطق ناامیدکننده «این یا آن» بر چپ حاکم شد: حمایت از جنبش‌ها و دولت‌های انقلابی یعنی خلاصی از کوبیدن میخ بر تابوت آزادی و به نحوی گرفتن افسار آن بود. همچنین دفاع از آزادی به معنای مخالفت با تنها پروژه مهم دیگر یعنی کاپیتالیسم بود. در معنای دقیق‌تر، ما از شکست چپ در قرن بیستم که باعث از بین رفتن امید می‌شد، صحبت می‌کنیم. امیدهای نسلی که خواستار رفتن به سوی سوسیالیسم و آزادی بود نابود می‌شد. مردم مجبور شدند انتخابی غیرممکن داشته باشند: انتخاب بین واقع‌گرایی دیالکتیکی تلخ سارتر (کمونیسم به عنوان تنها راه برای تغییر کیفی، تغییری با چهره مهیب) و کامو که از موضع اصول‌گرایانه چپ کمونیسم را طرد کرد. (که این امر باعث شد نتواند با هیچ نیروی مهم که برای تغییر مبارزه می‌کند، همراه شود). سارتر و کامو طرف درست و اشتباه، طرف حقیقت و دروغ آنچه نه تنها در فرانسه بلکه در سراسر جهان به تراژدی چپ تبدیل شده بود را تا حدی برای نسل‌های بعدی بیان کردند.

کامو و سارتر در نمایش نامه‌های عادل‌ها^۱ و شیطان و خدا^۲ تنها بر دو گزینه اصرار داشتند؛ شورش (کامو) و انقلاب (سارتر)؛ اما آن‌ها در انتخاب میان کاپیتالیسم/آزادی یا کمونیسم/سوسیالیسم با یکدیگر مخالف بودند و حتی این ضدیت علیه خودشان هم بود. آن‌ها با انتخاب هایشان خود را اثبات کردند و با هراستدلایی که پشت آن نهفته بود، همراه با نسل زمانه‌شان، به خود و والاترین ارزش هایشان خیانت کردند.

: : :

بعد از جدایی و تا پایان عمر، هریک دیگری را در قالب نمایش اخلاقی که برگزیده بود، می‌دید: تنها خیانتی که هر دو به آن پی بردند، از سوی دوست سابقشان بود؛ از نظر کامو، این جدال ثابت کرد که سارتر هرگز دوست او نبود، در واقع او و اطرافیان‌ش تنها ذوق بردگی سیاست را داشتند. سارتر معتقد بود کامو از پیشرفت باز مانده بود و به ارتباط خود با جهان تاریخی که او را در جنگ و پس از جنگ بسیار مطرح کرده بود، خیانت کرد.

پس از این جدایی پر جلوه، آن‌چنان که بعد از طلاق این اتفاق می‌افتد، هر کدام قصد داشتند دیگری را به طور کامل از زندگی‌شان حذف کنند. کامو تا زمان مرگش (۱۹۶۰) و سارتر نیز تا زمان مرگش (۱۹۸۰) گویی در تلاشی توطئه‌وار بودند تا بتوانند رد پای دوستی‌شان را پاک کنند.

زندگی نامه‌نویسان و محققانی که درباره آن‌ها می‌نوشتند نیز به نوعی با سارتر و کامو همدست بودند. برخی رابطه آن‌ها را بی‌اهمیت و کوتاه توصیف و فقط با نگاه کردن به آغاز دوستی‌شان درباره پایانش فرضیه‌بافی می‌کردند. در هر صورت، آیا فلسفه‌ها، خلق و خو، سبک‌های ادبی و خاستگاه اجتماعی آن‌ها نشان از ضرورت به جدایی نداشت؟ آیا دوستی‌شان تصادفی بوده است؟ به نظر می‌رسد این موضوع با قانون «تحلیل پس از واقعه» که توسط دوریس لسینگ^۳ توصیف شده است، مطابقت دارد. از آنجا که دوستی آن‌ها به جدایی ختم شد، از همان ابتدا ما را به وسوسه می‌اندازد تا بر

¹ The Just Assassins

² The Devil and the Good lord

³ Dorisn Lessing

روی «قانون فسخ»^۱ در این رابطه تمرکز کنیم. این می‌تواند همانند ازدواج نافرجامی باشد که سعی می‌کنیم آن را با منطق جدایی به اثبات برسانیم، به این صورت که گسست میان آن دو ناگزیر بود و این تنها چیزی است که اهمیت دارد. علاوه بر این سارتر و کامو، هر دو تمام وجود خود را برای انتخابی گذاشتند که آن‌ها را از هم دور کرد. هر دو شهرت خود را برای برحق بودن به خطر انداختند، این موضوع نوعی ناتوانی در رابطه آن‌ها به وجود آورد که باعث شد چیزی جز شکاف را نبینند. این شکاف در ابتدا با قضاوت‌های شدید حق و باطل که بلافاصله در راستای جنگ سرد تحمیل شده بود و سپس با تمایل برخی از نویسندگان به جانب‌داری از یک طرف بیشتر شد؛ بنابراین زندگی نامه نویسان یا محققان دیگر، بدون در نظر گرفتن اشتباهات اولیه سارتر و کامو، نتوانسته بودند به کُنه رابطه‌شان پردازند. گفته شده است که یادداشت‌های انتقادی که در ابتدای دوستی برای هم می‌نوشتند، مسیرهای تعهد سیاسی آن‌ها یا اولین نوشته‌های مهمشان رنگ واقعی شخصیتشان را همان موقع نشان داده بود.

آیا سرنوشت برای آن‌ها این گونه رقم خورده بود؟

با این حال این دوستی برای آن‌ها پیش آمده بود و هر دوی آن‌ها این موضوع که نقطه شروع رابطه‌شان لاجرم محکوم به پایان بود را رد کردند. در واقع، سارتر استدلال محکمی علیه این جبر ارائه داد و آن را سرنوشت شوم نامید.

سرنوشت و زندگی هر دو باعث شد داستان‌های آن‌ها خوانده شود، زیرا این گونه به نظر می‌آمد که داستان‌ها واقعیت زندگی‌شان بوده است، واقعیتی که نسبت به آنچه محتمل بود، باید اتفاق می‌افتاد. برای فهمیدن رابطه‌شان از منظر درونی باید درد مشترکشان؛ مانند غیرقابل پیش‌بینی بودن، انتخاب، آزادی و پوچی را از نزدیک احساس کنیم. اگر غیر از این عمل کنیم یعنی این درام و معنای عمیق آن را نادیده گرفته‌ایم پس تنها چیزی که برای ما خواهد ماند داستانی کوتاه و سطحی ست که بر اساس آن کامو و سارتر لحظات خوبی را برای مدت زمان کوتاهی سپری کردند، اما دوستی‌ای بینشان شکل نگرفته بود یا دوستی آن‌ها دوام نیاورد. حتی می‌توان این

¹ The law of dissolution

تغییر اساسی در روابط یا پایان دادن به آن.

² Fatalism

اعتقاد به جبری بودن یا سرنوشت.

برداشت را از این داستان سطحی داشت که آن‌ها هیچ تأثیری بر یکدیگر نگذاشتند. حتی روایتی که بوار ارائه داد که حداقل به دلیل نزدیک بودن او به سارتر می‌توان گفت داستانی «موثق» است با این الگو مطابقت دارد. در نتیجه تحقیق و بیان داستان واقعی با جزئیات جذاب و دردناک آن نیازمند قرار دادن «دوستی» در رأس داستان است. زمانی که روایتی درست و به حق را داشته باشیم، آن وقت مجموعه‌ای کامل از معانی جدید و متفاوت آشکار خواهند شد. سارتر و کامو به شدت مجذوب یکدیگر بودند، آن‌ها عمیقاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذاشتند، اما بیشتر دعوایشان دلایل شخصی داشت که این درگیری مدت‌ها پس از جدایی ادامه داشت. زمانی که سارتر در مراسم بزرگداشت خطاب به دوست خود گفت: «جدایی راهی دیگر برای باهم بودن است» صرفاً بازی کلامی نبوده است.

: : :

با این تناقض پیش آمده، این شرح حال درباره سارتر-کامو یک «بازبینی تاریخی»^۱ است و تلاش من برای بیان داستان کامل بدون هیچ‌گونه جانب‌داری خواهد بود. استدلال اول برای این رابطه، دوستی مهم و قدرتمند آن‌ها بوده است اما استدلال دوم می‌تواند به جنگ سرد ربط داشته باشد، جنگی که باعث دگرگونی در این دوستی شد، همان‌طور که خیلی چیزها را تغییر داد و این مبتنی بر شواهدی تأیید شده است.

برای درک بهترین دو مرد و زمانه‌شان، باید به بایگانی‌های نشریه گُمبا که کامو در آن کار می‌کرد و هفته‌نامه کمونیستی آکسیون^۲ و نشریه ادبی له لئره فرانسز^۳ که مقاومتی سابق و طرفدار کمونیست فعلی بود و همچنین لومانیته^۴ و لوموند^۵ مراجعه کنیم. در حال حاضر هفت زندگی‌نامه وجود دارد که به موارد اساسی زندگی هر دو مرد

¹ Revisionist history

در تاریخ‌نگاری عبارت بازبینی تاریخی به تجدیدنظرطلبی در تفسیر یک رویداد تاریخی اشاره دارد. دیدگاهی که روایت رسمی و باورهای تاریخی پذیرفته شده توسط کارشناسان خبره تاریخی پیرامون یک رویداد تاریخی را به چالش می‌کشد.

² Action

³ Les lettres francaises الفبای فرانسوی

⁴ L'Humanite

⁵ Le Monde

پرداخته‌اند. آن‌ها مطالب بسیاری در مورد زندگی و تعامل این دو نویسنده در اختیار ما قرار می‌دهند، این مطالب شامل مسائل جدید و شخصی دربارهٔ کامواست: این مطالب را می‌توان در نوشتهٔ اولیورتاد^۱، مصاحبه‌های جان گراسی^۲ با سارتر و دیدگاه آنی کوئن سولال^۳ در مورد احساس صمیمیت بین کامو و سارتر پیدا کرد. همچنین در نظر گرفتن داستان رسمی بووار با وجود جانب‌داری اجتناب‌ناپذیرش که در دو جلد از خاطراتش تدوین شده ضروری است. از طرفی اطلاعات و مصاحبه‌هایی که دیربایر^۴ در زندگی‌نامهٔ دوبووار آورده است و نامه‌های بووار و نلسون آلگرن^۵ برملاءکنندهٔ خیلی چیزهاست. بووار رمان مهمی به اسم «ماندارین‌ها» دربارهٔ دوران پس از جنگ نوشت. او در این رمان بسیاری از نامه‌های سارتر و خودش را آورده است که اطلاعات خوبی هم از مصاحبه‌های سارتر بین سال‌های ۱۹۷۳-۷۵ را به ما می‌دهد. بررسی مصاحبهٔ سارتر و میشل گنتات^۶ در سال ۱۹۷۵ و جزئیات بسیار دربارهٔ سارتر که توسط گنتات و میشل ریبالکا^۷ نوشته شده است نیز ضروری است. من از کتاب دو جلدی راجر کوئلیو^۸ که شامل آثار کامل آلبر کامو (نظریه‌ها و یادداشت‌ها) است، همچنین از سه دفترچه یادداشت کامو و نامه‌های او به استادش ژان گرنیه^۹ بسیار استفاده کردم. در نهایت با وجود این که تمام این منابع ضروری هستند، اما کلید اصلی داستان را به ما نمی‌دهند. دغدغهٔ من دربارهٔ اهمیت این دو مرد برای یکدیگر، از آنچه کامو و سارتر در مورد دوستی‌شان در مکان‌های مختلف یا از زبان بووار گفته شد، ناشی نمی‌شود، بلکه از

¹ Oliver Todd

نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی.

² John Gerassi

روزنامه‌نگار و از فعالان چپ نو و متفکری برجسته در مورد اهمیت آثار سارتر.

³ Annie Cohen solal

مورخ و نویسندهٔ فرانسوی.

⁴ Deirdre Bair

محقق ادبی و زندگی‌نامه‌نویس آمریکایی که زندگی‌نامهٔ دو بووار را نوشته است.

⁵ Nelson Algren

نویسندهٔ آمریکایی. آلگرن را بیشتر به خاطر ارتباطی که با سیمون دو بووار داشت می‌شناسند.

⁶ The Mandarins

⁷ Michel Contat

روزنامه‌نگار، نویسنده، محقق، فیلم‌ساز و منتقد ادبی سوئیسی که تابعیت فرانسوی شده بود.

⁸ Michel Rybalka

⁹ Roger Quilliot's, de la Pleiade

¹⁰ Jean Grenier

یک منبع اولیه که کمتر مورد توجه قرار گرفته و منبعی عاری از سوء برداشت در گذشته است می‌آید: نوشته‌های منتشر شده از خود سارتر و کامو. منظور من تنها نوشته‌ها یا سخنرانی‌هایی نیست که در آن از یکدیگر نام می‌برند، بلکه مواردی را در نظر دارم که بدون بیان نام یکدیگر، در مورد موضوعات مختلف در بحث و جدال بوده‌اند.

سارتر و کامو در نوشته‌های خود زندگی می‌کردند و این نوشته‌ها منبع اصلی داستان رابطه‌شان است. از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۰، برای یکدیگر و درباره‌ی یکدیگر نامه می‌نوشتند و به هم پاسخ می‌دادند. این نامه‌نگاری‌ها برخی از کلیدهای اصلی رشد هر دوی آن‌هاست. آن‌ها در اغلب موارد مستقیم و بدون پرده صحبت می‌کردند: در ابتدا کامو تهوع و دیوار سارتر را مطالعه و بررسی کرد، سپس سارتر بیگانه و افسانه‌ی سیزیف را تحلیل کرد. گاهی با رمز صحبت می‌کردند، مخصوصاً بعد از جدایی‌شان. اغلب با روش‌هایی به یکدیگر اشاره داشتند که ما فکر می‌کنیم، به خاطر شرایطی خاص به یکدیگر طعنه می‌زنند. کامو به‌طور متوالی علیه روشنفکران چپ که طرفدار کمونیست بودند و بعد از سال ۱۹۵۲، سارتر را رهبران‌ها می‌دانست، بحث می‌کرد. پس از سال ۱۹۵۲، سارتر علیه کسانی که به عدم خشونت اعتقاد داشتند برخاست و مدعی بود کامو رهبران‌هاست. باید هوش بیشتری به خرج داد؛ بیست سال تعامل، ابتدا در دوستی و سپس در تضاد، چیزهای زیادی درباره‌ی این رابطه به ما می‌گوید. اگرچه بسیاری از منابع دیگر به روایت زندگی نامه‌ی کامو و سارتر کمک کرده‌اند، اما آن‌ها از طریق نوشته‌هایشان داستان واقعی خود (دو روشنفکر بزرگ قرن بیستم) را بیان کرده‌اند.

زمان شنیدن داستان‌هاست...

اولین ملاقات ژان پل سارتر و آلبر کامو ژوئن ۱۹۴۳، در افتتاحیه مگس ها نمایش نامه سارتر بود. به گفته سیمون دو بووار؛ «زمانی که سارتر در لابی ایستاده بود، مردی جوان که رنگ پوستش کمی تیره بود، جلو آمد و خود را معرفی کرد، او آلبر کامو بود.»

یک سال پیش از این افتتاحیه، رمان او به نام بیگانه منتشر شده بود که یک شاهکار ادبی بود. همچنین شش ماه پیش از آن نیز مقاله فلسفی او/افسانه سیزیف چاپ شده بود. این مرد جوان الجزیره ای به دلیل جنگ در فرانسه فراموش شد. در آن دوران او دوران نقاهت خود از بیماری سل را در شهر لوپانلیه^۱ که نزدیک به شامبون^۲ بود دوران نقاهت خود را می گذراند، در نوامبر ۱۹۴۲ و در حین تهاجم متفقین به آفریقای شمالی فرانسه و در نتیجه تهاجم آلمان به فرانسه اشغال نشده، از همسرش دور شد. او قصد داشت با رمان نویس و فیلسوف معروفی که به تازگی نمایش نامه نویس نیز شده بود، ملاقات کند، نویسنده ای که مقاله ای طولانی درباره کتاب های کامو منتشر کرده بود.

ملاقات کوتاهی بود: «من کامو هستم.» سارتر بلافاصله «او را شخصیتی بسیار دوست داشتنی» یافت.

¹ Le Panillier
² chambon

کامو ماه نوامبر به پاریس رفت تا برای گالیمار^۱ ناشر خود (و سارتر) کار کند. همان زمان دوستی آن‌ها به طور جدی شروع شد. در اولین ملاقات آن‌ها در کافه دو فلور جایبی که سارتر و بووار در آنجا وقت سپری می‌کردند، غذا می‌خوردند و معاشرت داشتند، هر سه به طور عجیبی با هم گرم گرفتند. آن‌ها گفت‌وگو را شروع کردند و هر دو علاقه خود به مجموعه شعرگرفتن سمت چیزها^۲ از شاعر سورئالیست فرانسیس پونژ نشان دادند. به گفته بووار، اشتیاق کامو به تئاتر چیزی بود که یخ بین آن‌ها را شکست، در واقع او رهبری یک گروه تئاتر سیاسی غیرحرفه‌ای را در الجزیره بر عهده داشت. سارتر نیز از نمایش نامه جدیدش خروج ممنوع^۳ صحبت کرد و شرایطی که منجر به نگارش آن شده بود را بازگو کرد. او به کامو پیشنهاد داد تا نمایش را روی صحنه ببرد و نقش اصلی را هم بازی کند. کامو ابتدا تردید داشت اما زمانی که اصرار سارتر را دید، موافقت کرد. آن‌ها چندین تمرین در اتاق هتلی که بووار در آن اقامت داشت انجام دادند، زیرا قرار بود که با کم‌ترین هزینه تولید و برگزار شود.

«آماجی و جسارت کامو باعث شد تا پیش ما محبوب شود. او همچنین به ما نشان داد که زمان کافی برای در دسترس بودن را دارد. تازه به پاریس آمده بود. متأهل بود اما همسرش در شمال آفریقا مانده بود.»

سارتر از کار کامو در نقش گارسین^۴ راضی بود، اما حامی مالی او کنار کشید و همسر کامو که قرار بود در نمایش خروج ممنوع بازی کند، به دلیل فعالیت مشکوک ضد حکومتی دستگیر شد. بعد از آن، این فرصت در اختیار سارتر گذاشته شد تا اثرش را به طور حرفه‌ای در پاریس روی صحنه ببرد و کامو به اجبار از این کار کناره‌گیری کرد؛ اما پیوند دوستی محکم‌تر شد.

«جوانی و استقلال او یک پیوند بین ما به وجود آورد؛ همه ما منفرد و خودآموخته بودیم، یعنی بدون کمک «مدرسه» رشد کرده بودیم، ما به هیچ گروه یا دسته‌ای تعلق نداشتیم.»

¹ Gaston Gallimard

گاستون گالیمار ناشر فرانسوی که یکی از تأثیرگذارترین انتشارات قرن بیستم بود.

² Francis ponge's le parti des chases

³ No Exit

⁴ Garcin

اگر دوستی در ابتدا خیلی راحت به نظر می‌رسید تنها به این دلیل بود که سارتر و کامو، با روشی مهم‌تر از دست دادن با یکدیگر آشنا شده بودند. نویسندگان و خوانندگان جوان مشتاقی بودند که هریک غرق در شکل دادن به ایده‌ها و شیوه‌های تفکر خود شده بودند. آن‌ها قبل از ملاقات با یکدیگر کتاب‌های هم را خوانده بودند و نقدهای آن‌ها بر نوشته‌های نخستین یکدیگر هنوز هم از جالب‌ترین و پیرشورترین تفسیرهاست. اولین پاسخ‌های سارتر و کامو به یکدیگر، اگرچه انتقادی نیست اما بیانگر پیوند ادبی و فلسفی است که زمینه‌ساز روابط آن‌هاست. آن‌ها همچنین ما را با یکی از مهم‌ترین زیربناهای تعامل خود برای بیش از بیست سال آشنا می‌کنند. (ارجاعاتی که گاه مستقیم و گاه پنهان به یکدیگر داشتند). از اولین ملاقات آن‌ها تا آخرین کلماتی که ردوبدل کردند، برخی از مهم‌ترین و پرمعناترین تعاملات آن‌ها را روی کاغذ خواهیم دید.

کامو در اکتبر ۱۹۳۸ هنگامی که تهوع^۱ را خواند و برای آن یادداشت نوشت، سارتر را کشف کرد. پید-نوار^۲ جوان، خبرنگاری نوپا بود، او برای یک روزنامه چپ الجزایری، ستونی با عنوان «اتاق مطالعه» می‌نوشت. دو مقاله به نام‌های پشت و رو^۳ و مراسم عروسی در تیپاسا^۴ را به صورت غیررسمی منتشر کرده بود و پس از نیمه‌کاره گذاشتن اولین رمانش، دست به کار نوشتن بیگانه شد. اواسط دهه بیست زندگی‌اش، در ستون ادبی روزنامه برای داستان‌های جدیدی که در پاریس منتشر می‌شد، نقدهای سریع می‌نوشت. داستان‌هایی مانند سکه‌سازان اثر آندره ژید، توطئه اثر نیزان، نان و شراب اثر اینیاسیو سیلونه، آن برگ‌های بی‌ثمر اثر آلدوس هاکسلی، تهوع و دیوار اثر سارتر.

تحلیل و بررسی کامو از کتاب تهوع بسیار دقیق و ارزشمند بود. سارتر برای او صرفاً در قامت یک مرجع تقلید غیررسمی نبود. کامو کسی بود که تقریباً تجربیات بهتری نسبت به پیچیدگی‌های پارسی‌ها داشت و می‌توان گفت از معدود آدم‌هایی بود که از کارها و اهداف سارتر لذت می‌برد و آن‌ها را ستایش می‌کرد. در نهایت تنها به دلیل آنچه در این دوره که از آن به نام شکست نهایی سارتر یاد می‌شد ناامید بود. تهوع شکستی در زندگی

¹ Nausea

² Pied Noir

مردم فرانسوی و دیگر اروپایی تبارها که در الجزیره متولد شدند.

³ The wrong side and the right side

⁴ Nuptials

روزمره آنتوان روکانتن^۱ را بازگویی کند که در یکی از شهرهای بندری شمالی اقامت دارد و روی زندگی نامه یک مارکیز^۲ انقلابی کار می کند. زمانی که روکانتن متوجه می شود پوچی لابه لای روزمرگی زندگی اش پنهان شده است دچار تهوع می شود و در حقیقت پوچی با سرعت و شدت بیشتری در حال ظاهر شدن بود، زیرا آزادی عقلانی و روحی اش در حال آسیب بود. این یک آزمایش فکری بود؛ برخی تحلیل ها و توصیفات در آن وجود داشت. کامو چند ماه قبل از نوشتن نقد برای این کتاب، به یکی از دوستانش گفته بود: «خیلی کتاب با مفهومی بود» و همچنین «به قسمتی از شخصیت من بسیار نزدیک بود». او نقد خود درباره کتاب را این گونه بیان کرد:

«این رمان چیزی نیست جز فلسفه ای که به تصویر درآمده.»

اما در یک رمان خوب، فلسفه با تصاویری می شود. کامو در این باره که این رمان نویس که فیلسوف هم بوده، در سال ۱۹۳۶ یک کتاب و مقاله ای طولانی با عنوان *تعالی ایگو*^۳ منتشر کرده بود، هیچ چیز نگفت. خود او با پایان نامه ای درباره قدیس آگوستین و فلوپتین^۴ موفق به دریافت درجه عالی (معادل فوق لیسانس) در فلسفه شده بود. اصرار داشت بگوید که سارتر تعادل بین تئوری های رمان و عمر آن را شکست. در نتیجه

«این ها استعداد داستانی شگفت انگیز و بازی سخت ذهنی است که در عین حال می تواند سخاوتمندانه و از سر اسراف باشد.»

سخاوتمندانه: هر یک از فصل های کتاب، به تنهایی استقلال دارند: «در تلخی و حقیقت به نوعی کمال می رسد.» زندگی روزمره در بوویل^۵ «به نحوی به تصویر کشیده شده است که جایی برای امید باقی نمی گذارد.» و هر یک از تأملات سارتر در مورد زمان، تفکر فیلسوف ها دیگر از کی پرکگور^۶ تا هایدگر را به تصویر کشیده

¹ Antoine Roquentin

شخصیت اصلی رمان تهوع.

^۲ از القاب نجیب زادگان اروپایی، در رتبه ای پایین تر از دوک و بالاتر از کنت. مارکی برای مردان و مارکیز برای زنان استفاده می شد.

³ The transcendence of the ego

⁴ Saint Augustine and Plotinus

⁵ Bouville

⁶ Kierkegaard

است.

از سراسراف: جنبه‌های توصیفی و فلسفی رمان «آن را یک اثر هنری ندانید: رفتن از یک پاراگراف به پاراگراف دیگر آن قدر سریع و بی‌انگیزه اتفاق می‌افتد که نمی‌تواند باور عمیقی از هنر جدید را در خواننده برانگیزد.»

در ادامه توصیفات سارتر از پوچی، کامواین حس اندوه که آنتوان روکانتن در تهوع با فروریختن ساختارهای معمولی که بر هستی زندگی‌اش به او تحمیل شده بود را تحسین کرد. برخورد ماهرانه سارتر با این موضوع عجیب اما پیش‌پاافتاده که با «قدرت و یقین» در جریان بود، یادآور کافکا است؛ اما -در اینجا سارتر با کافکا متفاوت است- «برخی موانع غیرقابل تعریف، خواننده را از همراهی بازمی‌دارد و هنگامی که در آستانه رضایت است، متوقف می‌شود.» منظور کامو از این نه تنها عدم توازن بین ایده‌ها و تصاویر بود بلکه منظورش منفی‌گرایی سارتر نیز بود. سارتر «به جای استوار کردن دلایل ناامیدکننده خود بر برخی از نشانه‌های عظمت انسان، بر ویژگی‌های نفرت‌انگیز نوع بشر تمرکز می‌کند.» و با توجه به این که هنر در مقایسه با برخی از لحظه‌های رستگاری زندگی چقدر «بیهوده» است، منتقد را از نارسایی «مضحک» و تلاش نهایی روکانتن برای یافتن امید در هنر آزار می‌دهد.

اگرچه کامو انتقادی شدید را ارائه داده بود، با این حال ایده‌های سارتر را تحسین می‌کرد و از صراحت کلام و ظرفیت او برای ایجاد زمینه‌های جدید لذت می‌برد. در تحسین او می‌گوید:

«این اولین رمان از نویسنده‌ای است که همه چیز از او انتظار می‌رود. یک انعطاف‌پذیری طبیعی برای دور ماندن از مرز اندیشه‌های آگاهانه^۱ و روشن‌بینی دردناک و به اندازه که نشانه‌هایی از استعدادهای بی‌حد و حصر است. این‌ها زمینه‌های استقبال هستند. تهوع اولین احضار اصیل و با قدرت «ذهنی» است که مایی صبرانه در انتظار دیگر آموزه‌ها و آثارش هستیم.»

فیلسوف مسیحی دانمارکی، کسی که با انتخاب و تعهد یا سرسپردگی فرد سروکار داشت.

¹ Conscious thought

آیا این موضوع صرفاً یک بازبینی برای منتقد بود؟ راهی که بتواند بین انتقاد و تحسین کافی به گونه‌ای که مبهم به نظر نرسد، تعادل ایجاد کند؟ این منتقد بی‌حوصله، زمان زیادی برای انتظار نداشت. بعد از کمتر از شش ماه، کتاب بعدی سارتر او را کاملاً راضی کرد. در فوریه ۱۹۳۹، با بررسی مجموعه داستان‌های سارتر به نام *دیوار*، کامو با اشتیاق روشن بینی سارتر برای به تصویر کشیدن پوچی هستی و ترسیم شخصیت‌هایی که آزادی برای آن‌ها بی‌فایده بوده را مورد ستایش قرار می‌دهد. منفی‌گرایی آن‌ها - حالا به هر علتی، در *دیوار* قوی‌تر بود. حالات هوع کمتر باعث اذیت او بود. این افراد که غرق در آزادی‌شان بودند، نتوانستند بر پوچی غلبه کنند، زیرا علیه زندگی خودشان برآمده بودند. آن‌ها «هیچ‌گونه دل‌بستگی، اصول و ریسمان آریادنه^۱» نداشتند، چون قادر به اجرای آن نبودند. «این موضوع هم از جذابیت بسیار زیاد و هم از تسلط کامل سارتر بر داستان‌نویسی ناشی می‌شود.» خواننده نمی‌داند شخصیت‌ها از لحظه‌ای به لحظه دیگر چه خواهند کرد؛ «این هنر نویسنده است که رفتار مخلوقات پوچ خود را هر چند یکنواخت اما با جزئیات به تصویر می‌کشد.»

کامو اعتراف کرد که نمی‌توانست این داستان‌ها را نادیده بگیرد. شخصیت‌ها به خواننده حسی با «بالاترین نوع از آزادی پوچ که شخصیت‌ها را به سرانجام‌شان می‌رساند، انتقال می‌دادند.» این آزادی بی‌فایده بود، نوعی از آزادی که «اغلب تأثیر عاطفی شدید از این صفحات و همین‌طور ترحم بی‌رحمانه آن‌ها را به نمایش می‌گذاشت.»

سارتر وضعیت انسان پوچ را توصیف کرده بود، اما خودش حاضر به تسلیم در برابر آن نمی‌شد. حالا فلسفه و خیال در تعادل قرار گرفته بودند. نتیجه‌گیری کامونه تنها نشان‌دهنده علاقه او به نویسنده بود، بلکه هدف مشترک او را نیز مشخص می‌کرد، هدف مشترک با نویسنده‌ای که

در دو کتاب خود توانسته بود به‌طور مستقیم به مشکل اساسی بپردازد و از طریق شخصیت‌های وسواسی خود به آن جان ببخشد. یک نویسنده بزرگ همیشه

¹ Ariadne

دختر پادشاه کرت در اساطیر یونانی بود. او به وسیله یک دوک ریسمانی به تستوس (قهرمان اساطیری) کمک کرد تا مینوتار (موجود افسانه‌ای زندانی در هزارتوی کرت) را بکشد.

دنایای خودش و پیام آن را معرفی می‌کند. با این‌که سارتر ما را به نیستی می‌برد، اما در آن هستی نیز وجود دارد. تصویر ماندگاری که او از طریق شخصیت‌هایش می‌دهد، (مردی که در میان ویرانه‌های زندگی‌اش نشسته است) نشان‌دهنده عظمت و حقیقت کار اوست.

عظمت و حقیقت «la grandeur et la verite». آیا ممکن است سارتر متوجه این ادای احترام شده باشد؟ تنها چیزی که یقین داریم این است که اولین ملاقات ادبی از سمت او در پائیز ۱۹۴۲ ترتیب داده شد. با کشف کاموتها چند هفته پس از ارسال دست‌نوشته تکمیل‌شده هستی و نیستی^۱، او تشویق شد تا مقاله‌ای مفصل (شش هزار کلمه) درباره بیگانه بنویسد. در این مقاله چشمگیر، سارتر آن کتاب را در کنار افسانه سیزیف، داستانی در رابطه با فلسفه می‌داند. آن چنان‌که می‌نویسد، بیایید به صداهای مختلف گوش دهیم:

پوچی... اگر انسان و جهان را جدا از هم در نظر بگیرید، نه در انسان وجود دارد و نه در جهان؛ اما از آنجایی که خصیصه اصلی انسان «بودن در جهان» است، بنابراین امر ابزورد جزئی جداناپذیر از شرایط انسانی است. با این وجود، پوچی برای شروع تنها یک ایده نیست؛ چیزی است که در توهمی حزن‌انگیز بر ما نازل می‌شود. «بیدار شدن، تراموا، چهار ساعت کار کردن، غذا خوردن، خوابیدن و دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه، شنبه و به همین روال...» سپس به‌طور ناگهانی «فاجعه را می‌فهمیم» و خودمان را در ناامیدی آشکار می‌یابیم.

در این موقع، سارتر برای تأیید بخشی که در آغاز افسانه سیزیف، کامو ایده‌های بنیادین خود را مطرح می‌کند، خلاصه‌ای را نقل می‌کند. با کمال تعجب، متن نقل‌شده شباهتی به تفسیر کامو از روکانتن در تهوع دارد. سارتر در توافق ظاهری با کامو ادامه می‌دهد:

«اگر بتوانیم راهنمایی‌های گمراه‌کننده دین یا فلسفه‌های وجودی را رد کنیم، آن‌گاه

¹ Being and Nothingness

هستی و نیستی مقاله‌ای هستی‌شناسی است. در این کتاب سارتر با پشتیبانی از اگزیستانسیالیسم خود، با پرداختن به مباحثی مانند آگاهی، ادراک، فلسفه اجتماعی، خودفریبی، وجود «هستی»، روان‌کاوی و پرسش از اراده آزاد، روایتی فلسفی را ارائه می‌دهد.

حقایق اساسی و بدیهی را پیدا خواهیم کرد: جهان هرج و مرج است، یک «معادل الهی» که از هرج و مرج زاده شده. فردا وجود ندارد، زیرا همه ما می میریم. در جهانی که ناگهان از توهّمات و نورها خلاص شده، انسان احساسی بیگانه دارد.»

با رجوع مستقیم به متن *افسانه سیزیف* و جایی که این جمله نوشته شده است، همچنین با ادامه دادن به خواندن مابقی متن بعد از این جمله، می فهمیم که تهوع در ذهن ما مرور شده است: «در هر گوشه خیابان احساس پوچی می تواند به صورت آدم سیلی بزند.» و با ورق زدن صفحات کتاب *افسانه سیزیف*، فروپاشی ناشی از روزمرگی که سارتریان کرده است را درمی یابیم. وقتی با دقت می خوانیم، به صراحت به رمان سارتر اشاره می شود:

«این تهوع یا بهتر است بگوییم حالت تهوع، به قول نویسنده امروز، پوچ است.»

پس صدای چه کسی در نقل قول اصلی بالا شنیده می شود؟ سارتر با نگاهی خیره کننده به دوستی شان، با اشتیاق از کامو که تحلیلش برای سارتر بوده، نقل قول کرد. در واقع این صدای هردوی آن ها در یک زمان است. فراتر از این دوستی، سارتر، کامورا با کافکا و همینگوی که مورد تحسین او نیز بودند، مقایسه می کرد و بیگانه را به دلیل «آفرینش ماهرانه» اش تحسین کرد.

«هیچ جزئیات غیر ضروری در آن وجود ندارد، حتی یک مورد هم با خواندن دوباره یافت نمی شود و اگر هم موردی باشد با استدلال استفاده شده است. وقتی کتاب را می بندیم، می دانیم پایان دیگری نمی توانست داشته باشد. در این جهانی که از علیّت خود آفریده شده و پوچی را به رخ می کشد، کوچک ترین حادثه وزن دارد. هیچ کس وجود ندارد که قهرمان را به سمت جنایت و مجازات اعدام سوق ندهد.^۱ بیگانه اثری کلاسیک و مرجع که درباره پوچی و علیه پوچی خلق شده است.»

نویسنده تهوع آشکارا قدرت تصویرسازی بیگانه را تحسین کرده است. سادگی و صراحت زبانی که کامو استفاده کرده، توانایی او در برانگیختن احساسات فیزیکی،

^۱ این جمله به سرنوشت مورو شخصیت اصلی کتاب بیگانه اشاره دارد، کسی که به سختی در فرهنگ سنتی مدیترانه ای حضور پیدا می کند. در مراسم تشییع جنازه مادرش شرکت می کند. چند روز بعد، مردی را در الجزایر فرانسوی می کشد و در ستیز با دوستش دخیل بود. مورو به اعدام محکوم شد.

توصیفات فراموش نشدنی مراسم تشییع جنازه، راهپیمایی صبح روز بعد و کارهای روزمرهٔ مورسو که با جنبه‌های آزاردهنده تری ترکیب می‌شود. فقدان احساسات عادی انسانی مورسو، قتل بی معنای مرد عرب، خشم دادستان از بی تفاوتی مرد جوان نسبت به مرگ مادرش، سرپیچی خود او از هیئت منصفه و احساس برحق بودن آن و همچنین بعید بودن حکم اعدام برای مرد سفیدپوستی که یک عرب را در الجزایر کشته است، همه در خدمت خلق رمان بزرگ الجزایر فرانسوی.

اما نویسنده کتاب هستی و نیستی به/افسانهٔ سیزیف چگونه پاسخ داد؟

سارتر که به تازگی یکی از ااصیل ترین و عمیق ترین ساختارهای فلسفی قرن بیستم را تکمیل کرده بود، به مقاله نویسی فلسفی احترام گذاشت و او را کسی خواند که «به موجب سبک جالب/افسانهٔ سیزیف» به علاوه موضوع آن، «جای خود را در سنت بزرگ آن اخلاق گرایان فرانسوی باز می‌کند.» کسانی که به عنوان پیشگامان فلسفهٔ نیچه شناخته می‌شوند. پیچ و خم های استدلال هایش، روشن بینی در ایده هایش، یکنواخت نبودن سبک توصیفی او و نوع خاصی از غم و اندوه همه نشانهٔ خلق و خوی کلاسیک اوست.

احتمالاً سارتر متوجه شده بود که بیگانه مانند افسانه عمل خواهد کرد، در صورتی که تنوع او این گونه نبود - چهار سال پیش، کاموزیرکانه به این موضوع اشاره کرده بود - باید این را می فهمید که/افسانهٔ سیزیف با تمام جذابیت های فلسفی معمولی که داشت، یک سرگرم کنندهٔ فلسفی بود نه یک سازندهٔ سیستماتیک ایده ها. کامو به طور مختصر اگزیستانسیالیست هایی مانند یاسپرس، هایدگر، کی یرکگور را برای اصرار بر اینکه هیچ چیز نمی تواند برپوچ بودن زندگی غلبه کند، رد کرد. از سوی دیگر، سارتر سال ها روی پدیدارشناسی هایدگر و هوسرل کار کرده بود تا اینکه آن ها را در یک اثر هستی و نیستی درهم آمیخت تا به ماهیت هستی نفوذ کند. سارتر با آغاز آگاهی فردی دکارتی اش به جزئیات ساختارهای اساسی هستی، پروژه های بنیادی انسانی و الگوهای رفتاری مانند نیت بد را توصیف کرد. در پایان کتاب او آمده بود که مفاهیم فلسفی خود را، همان طور که طی چندین سال انجام داده بود، تقریباً در تمام جنبه های هستی دنبال کند؛ از زندگی روزمره و سیاست گرفته تا اخلاق و خلق هنری و همچنین ماهیت دانش. از طرفی، کامو در/افسانهٔ سیزیف، این فرض که «معنای زندگی

ضروری‌ترین سؤال است» را آغاز کرد و به جای دنبال کردن «دیالکتیک کلاسیک و از قبل آموخته شده» در عرصه تجربه و ناامیدی‌های آن ماندگار شد؛ بنابراین هم/افسانه سیزیف هم هستی و نیستی با پوچی آغاز شدند و از همان ماهیت برخوردار بودند. با این وجود، آن‌ها تفاوت‌های بسیاری داشتند.

چقدر متفاوت، تکان‌دهنده و زشت و «باری به هر جهت» بیان شد:

«کامو با نقل سخنانی از یاسپرس، هایدگرو کی‌یرکگور که به نظر می‌رسد بیشتر مواقع آن‌ها را درک نمی‌کرده، کمی خودنمایی می‌کند».

فیلسوفی، فرانسوی از مدرسه^۱ عالی^۱ پاریس فیلسوفی را با مدرکی از آموزش عالی الجزایر را پس می‌زند.

شاید به همین دلیل بود که کامو از مقاله سارتر به وجد نیامد. کامو در نامه‌ای به استاد خود ژان گرنیه کسی که نقدش درباره بیگانه در همان شماره روزنامه^۲ له کایه دو سود^۲ منتشر کرده بود، عکس‌العمل خود را نسبت به سارتر که از کامو گفته بود نشان داد:

«مقاله سارتر الگویی از «انتقاد با تجزیه و تحلیل دقیق» است. البته هر خالقی یک عنصر غریزی دارد که (او) آن را تصور نمی‌کند و هوش نیز نقش مهمی ایفا نمی‌کند؛ اما در انتقاد، این قاعده بازی است که مشکلی هم ندارد. چون در چندین مورد او ذهن من را در مورد کاری که می‌خواهم انجام دهم روشن کرد. من هم دارای این درک هستم که بفهمم بیشتر انتقاد اتش منصفانه است، اما چرا آن لحن اسیدی؟»

اسید حل می‌کند و بالاخره همه چیز را از هم جدا می‌کند. شاید منظور از لحن، چیزی بیش از احساس ناراحتی کامو از شروع جدایی و توضیح درباره آثارش نباشد. کامو که از قرار گرفتن در زیر ذره بین سارتر ناراحت است، با اینکه خلاف غریزه خلاقیتش بود و در حالی که می‌گوید «دومی به هوش بیشتری نیاز دارد» از خود در برابر تیزبینی انتقادی سارتر دفاع می‌کند. شاید تخریب سارتر برای جبران بوده باشد که خواننده در بخشی از افسانه سیزیف می‌تواند متوجه آن شود: «این تهوع همان طور که

^۱ Ecole Normale Supérieure

^۲ Les Cahiers du sud

نویسنده امروز آن را می‌نامد، ابزورد (پوچ) است.»

سه سال پیش، کامواز سارتر، نویسنده رمان و داستان کوتاه به عنوان یک نویسنده بزرگ یاد کرده بود. حالا کامو با تکیه بر اندیشه‌های تهوع و با نام بردن از نیچه، شوپنهاور و یاسپرس غیرمستقیم به رفیق خود اشاره دارد. گمنام؛ «نویسنده امروز» که با این سخن‌ها در سطحی پایین‌تر از متفکران بزرگ نامبرده قرار می‌گیرد، ناتوانی خود را نه تنها در تجزیه و تحلیل بلکه در نقد یک جوان تازه‌کار و همین‌طور در اتخاذ روشی مخالف نشان می‌دهد. او با سخاوت در مقاله خود فضای قابل توجهی را برای توضیح درباره چگونگی جایگاه کامو در ادبیات و اندیشه در نظر می‌گیرد.

این اظهارات علاوه بر آشکار کردن پتانسیل نیش و کنایه زدن به یکدیگر، به ما یادآوری می‌کند که دوستی این دو مرد با نیتی یکسان نبوده است. این نوشته‌ها علاوه بر ستایش متقابل و حس کنجکاوی میان آن دو، تفاوت‌های زیادی که داشتند را نشان می‌دهد.

دیدگاه سارتر به طبیعت و واقعیت انسانی منفی‌تر از کامو بود. گذاشتن بیگانه در کنار تهوع، صرفاً برای تضاد بین مورسوی کامو و انزجار معروف روکانتین سارتر از جسم است. کامو در دنیای مبنی بر لذت‌های جسمانی آفریقایی شمالی، مانند «عروسی» خوش‌گذرانی می‌کرد و خواننده به سختی می‌تواند این لذت را نادیده بگیرد. با این حال، نوشته سارتر هرگز جهان فیزیکی یا بدن را مستقیم و بدون علت که اغلب برای کامو لذتی طبیعی بود، در برنگرفت. در واقع، یکی از بارزترین تضادها در داستان مدرن، همان‌طور که خود کامو می‌دانست، این است که بین بوویل^۱ شهرمه‌زده و بارانی سارتر و مادویل^۲ شهری بندری در الجزایر که مورسو در آن تن به دریا می‌زند و آفتاب می‌گیرد، فرق بسیاری وجود دارد.

بررسی‌های آن‌ها از نوشته‌های یکدیگر به تفاوت‌های کلیدی دیگری نیز اشاره دارد. اگرچه هر دو آثار مهم فلسفی و داستانی نوشته‌اند و همچنین با موفقیت به بخشی از ژانرهای دیگر هم پرداخته‌اند، اما یکی از آن‌ها خلق و خوی کاملاً فلسفی داشت و در نظریه‌ها و اندیشه‌های کلی غرق بود و دیگری در درجه اول رمان‌نویس بود که

¹ Bouville

² Mudville

موقعیت‌های عینی را به راحتی به تصویر می کشید و این تفاوت بین «هوش» و «عنصر غریزی» کامورا نشان می داد. فیلسوف جوان و با استعداد، پوچی را به عنوان نقطه شروع خود انتخاب کرد. او با دقت پنج سال به مطالعهٔ تهوع و هستی و نیستی پرداخت و چگونگی فعالیت‌های انسانی در دنیای معنا دار را از وجود دنیای بی معنا بررسی و کشف کرد. رمان نویسی فیلسوف، یک جهان بینی کامل را بر این مفهوم بنا کرد که ابزورد موضوعی غیرقابل غلبه است که از تجربهٔ انسان سرچشمه می گیرد.

علی رغم این تفاوت‌ها، تحسین اولیهٔ این دو نویسنده از یکدیگر، ناشی از نزدیکی نقطه شروع و شباهت پروژه هایشان بود. هر کدام در تلاش بودند تا اثری از خود در زمینه‌هایی که در آموزش و پرورش و فرهنگ فرانسه متمایز بود، به جای بگذارند. به سرعت متوجه شدند که هدف دیگری نیز وجود دارد؛ که هم فلسفه و هم ادبیات را می تواند در بر بگیرد و بلافاصله فهمیدند که به چه میزان این‌ها را با یکدیگر به اشتراک گذاشته‌اند. نوشته‌های آن‌ها با توطئه‌های نامتعارف و شخصیت‌های به ظاهر بی انگیزه، بر پوچ بودن هستی تأکید داشت. آن‌ها آشکارا و به راحتی با این پوچی روبه رو شدند و معتقد بودند که اکثر مردم (از جمله فیلسوف‌ها) این کار را نمی کنند. آن‌ها این زندگی واقعی را ارزشمند می دانستند.

: : :

میزان جذابیت در شخصیت آن‌ها به چه اندازه قوی بود؟

سه سال پس ملاقات یکدیگر، سارتر کامورا این گونه توصیف می کند:

«جذاب اما به شدت خشن و اغلب سرگرم کننده بود. چیزی که برای ما جذاب بود شخصیت الجزایری او بود. لهجه‌ای مانند لهجه جنوب فرانسه و همچنین گرمای صمیمیت اسپانیایی‌ها را هم داشت. صمیمیتی که از ارتباطات او با اسپانیایی‌ها و الجزایری‌ها می آمد.»

همچنین به‌واری اضافه می کند: «در جمع از او بیشتر لذت می بردیم. دیدارهای بسیاری داشتیم و داستان‌های بی شماری بین ما رد و بدل می شد.»

از این خاطرات متوجه می شویم که چگونه پس از جدایی خودشان را از زندگی هم کم رنگ کردند؛ اما این موضوع که هر دوی آن‌ها جذابیت‌هایی خاص داشتند قابل انکار

نیست. ترکیبی غیرقابل انکار با وجود تفاوت‌ها و شباهت‌های بسیار. سارتر می‌گفت:

«کامو در تضادی مطلق با من بود: خوش پوش، خردمند و پرازنده.»

کامو در ظاهر مردی افتاده و کوتاه قامت (سارتر)، ذهن و چشمی سرشار از فضیلت، قدرت و خلاقیتی شگفت‌انگیز دید. با این حال، سارتر صمیمی و فروتن بود و می‌دانست چطور خوش بگذراند. سارتر و بووار به عنوان فرزندان از خانواده‌های تحصیل کرده، پیچیدگی‌های بسیاری نسبت به کامو داشتند - جایگاه اجتماعی بالاتر نسبت به پسری از زنی رخت‌شور که در محلهٔ بلکورت^۱ که ترکیبی از عرب - اروپایی - الجزایری در آن زندگی می‌کردند. از آنجا که دایرهٔ اجتماعی سارتر و بووار در ماه‌های آخر جنگ گسترش یافته بود و تعدادی از افراد شناخته شده را در بر می‌گرفت، کامو بخشی از آن شده بود. به همین دلیل، کامو نمی‌توانست قدردانی سارتر از خودش را نادیده بگیرد.

سارتر کمتر از کامو پیرو سنت و رسوم بود و دوست داشت در مورد هر چیزی که برای کامو نقطهٔ مقابل و آزاردهنده است، نظریه پردازی کند. در هر صورت، اگرچه سارتر تمایل به صحبت داشت و همان‌طور که فهمیدیم به اشتباهات خود اعتراف می‌کند، اما در تناقضی کامل، او ضعف‌های عمیقش را کمتر از کامو بروز می‌داد. برعکس ضعف‌های کامو همیشه در سطح پوست، چشم و خلق و خو نمایان بود. در چنین تفاوت‌هایی، هریک به‌طور لحظه‌ای یکدیگر را کامل می‌کردند.

کتاب بهترین دوران زندگی نوشتهٔ بووار^۲ گزارشی موثق از روح آن دوران مصادف با اواخر جنگ که همراه با کامو و دیگر دوستان جدید مانند: پابلو پیکاسو، میشل لریس، ژرژ باتای، رمون کنو^۳ که معروف یا در حال شهرت یافتن بودند ارائه می‌دهد. آن‌ها جمع می‌شدند تا نمایش اجرا کنند یا حتی فقط صحبت کنند و مست شوند.

«بی‌مقدمه و با وجود تهدیدهایی که هنوز وجود داشت، پیروزی را جشن

می‌گرفتیم.»

آن زمان، غذا کمیاب بود، اما بووار گاهی مقداری گوشت به دست می‌آورد و

¹ Belcourt

² The Prime of life

³ Pablo Picasso, Michel leiris, George Bataille and Reymond Queneau.

دوستان را دور هم جمع می کرد. او درباره دست و دل بازی اش این گونه می گفت:

«مهمان هایم کاسه های لوبیا سبز و غذاهایی که با گوشت گاو درست می شد داشتند و من همیشه حواسم به پر بودن لیوان های نوشیدنی آنها بود. کامو می گفت: کیفیتشان خوب نیست، اما از نظر کمیت عالی هستند.»

در بهار ۱۹۴۴، کامو نمایش نامه ای از پیکاسورا در حضور گروهی از دوستان اجرا کرد. باراسای^۱ یکی از بازیگرها، عکسی گرفته بود که سارتر و کامورا در کنار هم نشان می داد و این تنها عکسی است که آنها در کنار هم هستند. بعد از رفتن مهمان ها، قبل از حکومت نظامی، تعدادی از بازیگرها و تعدادی از دوستان نزدیک، مهمانی را تا پنج صبح ادامه می دادند. یک بار دیگر، به نقل از بوواز:

نوعی کارناوال تشکیل می دادیم، با تردستی ها و آدم های صمیمی و دلک ها و نمایش ها. دورا مار^۲ نقش گاوچران را بازی می کرد. سارتر در قفسه ظروف، گروه ارکستری را رهبری می کرد. لمبور^۳ همبرگرا طوری تراشیده بود که انگار آدم خوار است. کنو و باتای به جای شمشیر دوئلی با بطری برپا کرده بودند. کامو و لمارشان^۴ صدای مارش نظامی را روی در قابلمه می نواختند. آن هایی که خوانندگی می دانستند آواز می خواندند، حتی کسانی که نمی دانستند هم آنها را همراهی می کردند. همچنین پانتومیم، شوخی، انتقادات تلخ، پارودی، تک گویی و اعتراف های بی شماری داشتیم؛ جریان بداهه ها هرگز تمام نمی شد و همیشه با تشویق های پرشور از آنها استقبال می شد. وقت می گذراندیم و می رقصیدیم. بعضی از ما مانند اولگا، واندا و کامو خیلی خوب این کار را انجام می دادند و بقیه هم کمتر تخصص داشتند اما همراهی می کردند.

شدت لذت های آنها تنش های زمان جنگ، محرومیت های فراوان و حس به پایان رسیدن اشغال [فرانسه توسط] آلمان را نشان می داد.

^۱ Barassai

^۲ Dora Maar

آریت تئودورا مارکوویچ با نام مستعار دورا مار عکاس، هنرمند، نقاش، شاعر، مجسمه ساز و مدل اهل فرانسه بود. او معشوق پایلو پیکاسو بود و پیکاسو زیبایی او را می ستود.

^۳ Georges Limbour

^۴ Georges Lemarchand

بووار با نگاهی به آن روزها، کامورا در حالی به تصویر می کشید که گویی یک جوان شهرستانی برای دستیابی به موفقیت به پاریس آمده است، همانند «توهمات گمشده» اثر بالزاک.

کامورا موفقیت و شهرت لذت می برد و این حقیقت را پنهان نمی کرد. داشتن این روحیه در آن فضای متفاوت، طبیعی به نظر نمی آمد. گاهی به خودش اجازه می داد تا از شخصیت راستیناکی^۱ خود بیرون بیاید، اما به نظر نمی رسید که خودش را خیلی جدی بگیرد. روحی ساده و شاد داشت. وقتی خلق و خوی اش خوب بود، ساده ترین طنزها را نیز نادیده نمی گرفت. نویسنده ای به نام پاسکال به کافه دو فلور می آمد، اصرار داشت از او مانند دکارت یاد کنند. در واقع، می توانست به خودش اجازه چنین اغماضی را بدهد. جذابیت زیاد او محصول بی تفاوتی و اشتیاق به یکی شدن با جمع بود. این دو صفت او را در برابر خطر هرگونه ابتذال در امان نگه می داشت. یکی از مهم ترین خصوصیت ها که برای من بسیار ارزش داشت؛ توانایی او برای سرگرم کردن مردم حتی در حالی که به شدت مشغول فعالیت های شخصی، لذت ها و مراودات دوستانه بود.

همان طور که مصاحبه های بووار و سارتر بیست سال پس از مرگشان منتشر شد، این خاطرات هم با دقت فراوان در سال ۱۹۶۳ چاپ شد. بووار سعی کرد یک دوستی لذت بخش اما معمولی با شخصی که راحت و صمیمی است را بیان کند. یکی از نکات قابل توجه در این توصیف این است که بووار اغلب در خاطراتش از کامونام می برد و به نظر می رسد بیش از حد نگران عقاید و تحولات سیاسی و تغییر شخصیتی کامو بود که باعث شده بود نتواند با او رفتاری راحت داشته باشد. با این حال کامو در خاطرات بووار، همانند زندگی واقعی، چیزی جز یک جوان ساده نبود.

اگر می خواست داستان کامل را تعریف کند، باید این گونه می گفت: کامو به او و سارتر شادی بخشید که این پیچیدگی های زندگی و شخصیتش را پنهان می کرد.

¹ Rastignac

شخصیت اصلی در مان بابا گورریو اثر بالزاک. اوژن دو راستیناک به عنوان جوانی فقیر و جاه طلب به تصویر کشیده می شود که در برخی مواقع نسبت به طبقه بالای جامعه حسادت می کند. امروزه در زبان فرانسه اطلاق کسی به عنوان راستیناک به این معناست که روحیات بلندپروازانه دارد.

این اظهارات همان زمان می‌توانست آشکار شود، اما با توجه به شرایط به شدت کنایه‌آمیز کامو پنهان ماند. بعد از آن، بووار دربارهٔ اعتماد به نفس کامو که به دلیل غرور، در معرض حملات دوره‌ای «شک به خود» قرار گرفته بود، دچار اشتباه شد. این واقعیت که بووار خود را به عنوان یک معشوقه به کامو پیشنهاد داد باعث پیچیده‌تر شدن احساسات کامو شده بود، با این حال کامو او را رد کرد. این موضوع به ما نشان می‌دهد که بووار صرفاً ناظر رابطهٔ سارتر و کامو نبود بلکه عمیقاً با آن درگیر شده بود. (نیروی سومی که با احساسات مستقل نسبت به کامو حضور واقعی داشت.) بعد از آن، بووار از کامو شکایت داشت، او می‌گفت کامو با او گستاخ بوده و با خودداری با او برخورد نمی‌کرده. بووار علت این رفتار را یک مرد خانم‌باز مدیترانه‌ای می‌دانست که هیچ جذابیت زنانه‌ای در او ندیده، همچنین او را در قامت زنی روشنفکر قبول ندارد. او نمی‌دانست کامو با تمسخر به آرتور کوسترلر گفته: «تصور کن او بعد از آن، همان طور که سرش را روی بالش گذاشته چه می‌گوید. چنین وراجی با آن ذوق ادبی چقدر افتضاح خواهد بود.»

با این وجود کامو و بووار در مورد مسائل مهم، گاهی در حضور سارتر و گاهی به تنهایی تبادل‌ات زیادی داشتند. یکی از شب‌ها وقتی تنها بودند، کامو به درد بزرگ زندگی عاشقانه‌اش اعتراف کرد.

خاطرات بووار حتماً ارزشمند هستند، اما از جانب داری و ناامیدی او ناگزیرند. در حقیقت این خاطرات تحت تأثیر سه هدفی است که بیشتر زندگی خودش را تحت تأثیر قرار داده: برای حفظ رابطهٔ خود با سارتر، ارائه تصویری مثبت از او و محافظت از سارتر. از آنجایی که خاطرات او اطلاعات خوبی در مورد رابطهٔ کامو و سارتر به ما ارائه می‌دهد، پس باید با دقت آن‌ها را در نظر بگیریم. با این وجود تا جایی که ممکن است، این نوشته‌ها را باید با مطالبی که در جای دیگر نوشته و گفته یا با شهادت‌های دیگران مقایسه کنیم.

در این توصیف‌ها از روزهای ابتدایی رابطهٔ آن‌ها، حداقل دو موضوع اصلی را باید به آنچه بووار در خاطراتش گفته اضافه کرد. اول این که سارتر به شدت جذب این جوان خوش‌پوش شده بود. نقش کامو در زندگی سارتر و بووار در آن زمان بسیار برجسته بود. با مردانگی بوگارتسکی^۱ خود، سخت و درون‌گرا و در عین حال زودرنج به نظر می‌رسید. این

¹ Bogartesque

زودرنجی تا حدی از بیماری سل بود که زندگی روزمره او را متأثر کرده بود و او را کنترل می کرد. خون سرفه می کرد، اغلب خسته بود، نیاز به معالجه و استراحت داشت، برای شغل معلمی و خدمت سربازی هم ناکارآمد اعلام شده بود. با تمام این ها، از بروز این ترس ها برای دوستان جدیدش خودداری می کرد؛ کاموبه نگاه های کنایه آمیز و دردناک آن ها دل بسته بود، اما به کندوکاو روح یا بدگمانی به خود فکر نمی کرد.

بعدها وقتی دو مرد از هم جدا شدند، بووار چیزهای بسیاری گفت که داستانش را زیر سؤال برد. اواسط سال ۱۹۴۳، شنیده بود مردم این دو نویسنده نوظهور را با یکدیگر مقایسه می کردند. بووار اعتراف کرد در ابتدا کاموی «جذاب و خیره کننده» را قیب ادبی سارتر می دید و می ترسید که بر نایغه کوتاه قامت و زشت غلبه کند. همچنین در روزهای اولیه، او خود و کامورا در رقابت برای سارتر تصور می کرد: «ما مثل دو سگ بودیم که دور یک استخوان می چرخند. استخوان سارتر بود و ما هر دو آن را می خواستیم.» بووار در دوران کهن سالی خود اعتراف کرده بود که از دیدارهای فراوان سارتر و کامو ترسیده بود. سارتر به نحوی از کامو صحبت می کرد که انگار زنی است که همیشه به دنبالش بوده. از آنجایی که سارتر «قوی ترین دگرجنس گرا» بود که بووار از آن خبر داشت و از نبود هیچ علاقه ای به هم جنس در زندگی او تردید نداشت، پس نگران شیفتگی او به شخصیت کامو شده بود.

یکی دیگر از ویژگی های قابل توجه در رابطه این دو نفر این است که با وجود هشت سال کوچک تر بودن کامو نسبت به سارتر، او با تلاش خودش به دنیای روشنفکران پاریسی معرفی شده بود و اصرار داشت از سارتر و بووار مستقل بماند و زندگی کاملی به روش خودش داشته باشد. از اواسط دهه ۱۹۳۰، سارتر و بووار مردان و زنان جوان با استعداد و جذاب، معمولاً شاگردهای سابقشان را جذب می کردند. آن ها تبدیل به یک خانواده می شدند که نه تنها از نظر عاطفی بلکه از لحاظ فلسفی و سیاسی ارتباط داشتند، همچنین از این جوانان حمایت مالی نیز می کردند. آن ها خیلی مطمئن بودند که این مرد جوان آخرین کسی است که عضو اصلی خانواده سارتر و بووار خواهد بود. برعکس کامو مستقل ماند و هر بار که به صورت عمومی به سارتر ربط داده می شد بیشتر

خودش را آماده جنگ می کرد. بووار سی سال بعد با یادآوری گفت وگوهایش با سارتر گفت: «فکر می کنم این که مردم کم و بیش تصور می کردند که او شاگرد تواست، خیلی جوان است و تو بیشتر از او شناخته شده هستی، برایش بسیار آزاد دهنده بود.» جای تعجب نیست. همان طور که کمی بعد می بینیم، کاموپس از آزادی [فرانسه] در تلاش بود تا خود را از «اگزیستانسیالیسم» متمایز نشان دهد.

این که دو متفکر و روشنفکر بزرگ در مورد ایده ها زیاد صحبت نکردند از ذهن بووار پاک شده است؛ اما آن ها قطعاً در مورد زن ها صحبت می کردند، اگرچه احتمالاً نه در مورد ماریا کاسارس^۱، بازیگری که به بزرگ ترین عشق در زندگی کامو تبدیل شد و تنها زنی بود که به او وفادار ماند. آن ها به دلایل مشخص درباره بووار صحبت نمی کردند. سارتر و بووار روابط مختلف خود را در قالب عشق های «مشروط و تصادفی» نگه داشتند، این ها در حاشیه زندگی شان به عنوان عشق فرعی «ضروری» باقی ماند. کامو که به طور مداوم بین ماریا و همسرش فرانسین و همچنین با افرادی دیگر درگیر بود، نتوانست مسئله اصلی زندگی اش را حل کند. آن قدر انرژی هردو مرد صرف اغوا کردن زن ها و گفت وگو درباره سختی روابط بی پایان می شد که به ناچار این به موضوعی همیشگی بین دو مرد تبدیل شده بود.

آیا آن ها با یکدیگر در رقابت بودند؟

در دیدارهای ابتدایی و با نظراتی که درباره نوشته های یکدیگر می دادند، می فهمیم که امکان رقابت وجود داشت. با این حال نقدهای کامو، حتی زمانی که تند بودند، این را می رساند که او هیچ توجهی به رقابت نداشته است. هنگامی که سارتر بیگانه را در ارتباط با *افسانه سیزیف* تحلیل کرد- موقعیتی که برای رقابت ایجاد شده بود- کامو کنار کشید و پذیرفت که او و سارتر دارای نقاط قوت متفاوتی هستند. از زاویه دید کامو، سارتر با سخاوت او را به جریان ادبیات فرانسه وارد کرد اما نگرهبانی دروازه وظیفه کسی است که زودتر وارد شده، در حقیقت همکار ارشد؛ بنابراین سارتر از برتری خود برای ضربه زدن به کامو استفاده کرد. با تمام این ها، سارتر از دعوت کامو برای پیوستن به هیئت داوران

¹ Maria Casares

ماریا کاسارس هنرپیشه تئاتر اسپانیایی تبار اهل فرانسه بود. آلبر کامو مدتی با این بازیگر در ارتباط بود.

جایزه نوظهور «پلایاد گالیمار»^۱ خرسند بود. اگرچه به‌واری چهل سال بعد در مورد آن صحبت کرد؛ هیچ کس مثل کامونمی توانست از «نویسنده‌ای ممتاز» مانند سارتر بپرسد که به چه اندازه عصبانی است.

بعدها به‌واری در مورد «کمی حسادت» سارتر به کامو صحبت کرد، حسادت نه به جایگاه نویسندگی و نه به خاطر نوشته‌هایشان؛ ظاهر خوب کامو امتیازی به او می‌داد که سارتر را رنجیده خاطر کرده بود. یک بار سارتر رابطه کامو با وندا کساکویچک^۲، یکی از اعضای خانواده را یکی از چند کاری دانست که از طرف کامو به رابطه‌شان ضربه زد بود. در ماه‌های اولیه دوستی، زمستان ۱۹۴۴، سارتر برای به‌واری که در تعطیلات به سر می‌برد نوشت: «چه چیزی در ذهن وندا می‌گذشت که به سمت کامو رفت؟ از او چه می‌خواست؟ مگر من خیلی بهتر نبودم؟ با او مهربان نبودم؟ باید مراقب باشد.» سارتر بعدها یکی از دلایل اصلی این جدایی را «داستانی پیچیده» عنوان کرد که بین او و وندی ناشناس در زندگی کامو آشفتگی پیش آورده بود.

اگرچه شروع هر کدام با ارزیابی دیگری آغاز شده بود، اما نزدیکی فلسفی-ادبی و همچنین جذابیت شخصی آن‌ها باعث شد رقابت بین دانشجوی خودساخته که بورسیه دانشگاه شده بود و آن نابغه ممتاز، از بین برود. در سال‌های ۱۹۴۳-۴۴ و در دوران اولیه دوستی‌شان تفاوت‌های بدیهی آن‌ها به‌طور مشابه مانع از درگیری می‌شد. یک بار سارتر در حالی که مست بود به کامو گفت: «من از تو باهوش‌ترم، مگه نه؟ باهوش‌تر!» کامو نیز موافقت کرد. بار دیگر کامو سارتر را در حال خودنمایی به دختری زیبا دید و از او پرسید: «چرا آن قدر خودت را اذیت می‌کنی؟» سارتر پاسخ داد: «تا حالا به قدرت فریبندگی من توجه کرده‌ای؟»

: : :

سارتر از قدرت و نفوذ اجتماعی بسیار بیشتری نسبت به کامو برخوردار بود و پیش از این که با یکدیگر آشنا بشوند، به شهرت دست یافته بود. حرف‌های سارتر درباره اولین

¹ Prix de la pleide

² Wanda Kosakiewicz

بازیگر تئاتر و یکی از دوستان خیلی نزدیک به‌واری و سارتر بود. او که خواهر کوچک‌تر اولگا کساکویچک بود ابتدا مثل خواهرش با سارتر و به‌واری آشنا شد اما مدتی بعد به آلبر کامو نزدیک شد. سارتر بعداً نوشت که دلیل اختلافش با کامو همین مسئله بوده است.

کتاب‌های کامو گام مهمی در زندگی حرفه‌ای او بود. در هر صورت، سارتر در قلمرو نویسندگی و اندیشه و در دنیای ادبیات و فرهنگ پاریس و همین‌طور در پروژه‌های شخصی خود یک گام بزرگ از کامو جلوتر بود. با این‌که مقاله او درباره کامو، بزرگی نام او را در کنار دیگر نام‌ها نشان می‌داد، اما کامو چیزی را ارائه کرد که سارتر آن را منطقی‌تر از عضویت در پانتئون می‌دانست. بعد از این همه، جنگی به پا شده بود و اشغال و مقاومت نیز وجود داشت. مدت زیادی طول کشید تا سارتر خودش را با جهان درگیر کند. او و بووار تمام دهه ۱۹۳۰ غیرسیاسی بودند. آن‌ها در تظاهرات بزرگ جبهه مردمی در چهارم ژوئیه ۱۹۳۵ در حاشیه و تنها نظاره‌گر بودند و از شرکت در انتخاباتی که می‌توانست او را به قدرت برساند خودداری کردند. سارتر در اولین نوشته‌های منتشرشده خود، آزادی و اتفاقات ناگهانی را آن‌چنان به تصویر می‌کشد که گویی هیچ ربطی به دنیای واقعی ندارد. شخصیت ماتئودرمان در درست انتشار او، *سن عقل* (از سه گانه *راه‌های آزادی*)^۱ آزاد است، اما در حقیقت آزادی او بی‌فایده است. همان‌طور که در اوج کتاب هستی و نیستی بیان شده؛ «انسان یک شور بیهوده است.» و سارتر برای تأثیر این کنش غریبه‌ای بیش نبود.

از سوی دیگر، کامو که در گوشه عزلت خودش راحت‌تر بود، می‌توانست برای به خطر انداختن خود در دنیای واقعی عمل کند. مدت کوتاهی پس از دوستی‌شان، به‌طور جدی در یکی از جنبش‌های اصلی مقاومت شرکت کرد. بووار گفت:

«او نیز مانند ما از فردگرایی به یک نگرش متعهدانه حرکت کرده بود. ما می‌دانستیم، اگرچه هرگز به این واقعیت که وظایف مهمی در جنبش مقاومت داشته، اشاره نکرد.»

«مانند ما» اشتباه بود؛ کامو با یک قدم بسیار بزرگ از سارتر جلوتر بود. اشغال، مقاومت و آزادی [فرانسه] بر هر دوی آن‌ها تأثیر قاطع گذاشت و به جذابیت شخصیتی و ادبی-فلسفی آن‌ها افزود. در سال ۱۹۵۲ این سیاست بود که آن‌ها را پس از آنکه در سال ۱۹۴۲ گرد هم آورده بود، از هم جدا کرد.

¹ Roads to freedom

سه گانه راه‌های آزادی. سن عقل اولین قسمت از سه گانه راه‌های آزادی است. داستان به سه روز از فعلم فلسفه به نام ماتئو متمرکز است که برای پرداخت هزینه سقط جنین معشوقه خود به دنبال پول است.